

چالش‌های



# ایران و افغانستان

در عصر پهلوی



سید بهرام موسوی

چالش‌های ایران و افغانستان  
در عصر پهلومی

سید بهرام موسوی

عقلم

مؤسسه انتشارات عرفان

۱۳۹۹ - تهران



مؤسسه انتشارات عرفان

• چالش‌های ایران و افغانستان در عصر پهلوی  
• سید بهرام موسوی

• حروفچینی: فاطمه احمدی - محمد رفیع حفیظی  
• صفحه‌آرا: ه. سوری • طرح جلد: باسم الرسام  
• لیتوگرافی، چاپ و صحافی: ترنج، فرشویه، نوری  
• چاپ اول، ۱۳۹۹ • شمارگان: ۲۰۰۰ • قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان، ۴۰۰ افغانی  
چاپ همزمان در ایران و افغانستان  
حق چاپ در افغانستان و ایران برای ناشر محفوظ است.

تهران: بلوار کریم‌خان، خیابان خردمند شمالی، پلاک ۱۰۱، واحد ۷،  
تلفن: ۸۸۳۴۰۴۰۶ - ۸۸۳۴۰۴۰۷

کابل: چوک دهبوری، چهارراهی شهید، کتاب‌فروشی مؤسسه انتشارات عرفان.  
تلفن: ۰۰۹۳-۷۹۹۳۴۹۷۲۷

[Ketaberfan.persianblog.com](http://Ketaberfan.persianblog.com)    [ketaberfan@yahoo.com](mailto:ketaberfan@yahoo.com)

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۵۸۰-۵۲-۴

ISBN: 978-600-6580-52-4

## فهرست مطالب

۷	پیش‌گفتار
۱۳	فصل اول: بررسی زمینه‌های تاریخی روابط ایران و افغانستان
۱۵	شرق ایران از روزگار باستان تا سقوط صفویه
۱۹	رویارویی نادرشاه با افغانان
۲۳	قدرت‌یابی احمدخان درانی
۲۶	کریم‌خان زند و افغانان
۲۸	آقا محمدخان قاجار و حکومت درانی
۳۰	فتحعلی شاه قاجار و مرزهای شرقی ایران
۳۱	مرزهای خاوری و تکاپوهای محمدشاه قاجار
۳۴	امیران افغان و استراتژی امیرکبیر
۳۶	راهبرد میرزا آقاخان نوری در مسأله‌ی شرق ایران
۳۸	سیاست ایران در مناطق شرقی پس از معاهده‌ی پاریس
۴۱	واپسین شاهان قاجار و افغانستان
۴۷	فصل دوم: چالش‌های سیاسی - جغرافیایی
۴۹	پهلوی اول در عرصه‌ی قدرت
۵۲	دیدار امان‌الله شاه از ایران
۵۵	سقوط امان‌الله شاه و عکس‌العمل دولت ایران
۵۹	حکومت محمدنادرشاه و تداوم واگرایی‌ها
۶۶	چالش‌های سیاسی در عصر محمدظاهر شاه
۶۹	دخالت روسیه و انگلیس در مرزهای خاوری
۷۴	حکمت آلتای
۷۸	پیمان سعدآباد و زمینه‌های شکل‌گیری آن
۸۲	اهداف سیاسی بریتانیا و شوروی
۸۶	فرجام پیمان سعدآباد
۸۸	رخدادهای دوره‌ی پهلوی دوم و کمیسیون هیرمند
۹۷	جمهوری محمدداوود خان
۱۰۱	قرارداد ۱۳۱۷ و مداخله جویی آمریکا
۱۱۰	پیامدهای قرارداد ۱۳۵۱ ش

۱۱۵	فصل سوم: چالش‌های اعتقادی - فرهنگی
۱۱۷	چالش میان تشیع و تسنن
۱۲۱	شیعیان افغانستان و تکاپوهای حکومت پهلوی اول
۱۲۶	تداوم شیعه کشی در افغانستان و موضع گیری پهلوی دوم
۱۳۵	پشتون‌گرایی سیاسی
۱۳۷	افغان‌ها (پشتون‌ها)
۱۴۰	پشتون‌گرایی فرهنگی و ترویج زبان پشتو
۱۵۱	محمود طرزی و سراج‌الاکخبار
۱۵۷	تبلیغات ضد ایرانی در مطبوعات افغانستان
۱۶۰	چالش فرهنگی ایران و افغانستان در دوران پهلوی اول
۱۶۵	واگرایی فرهنگی در دوران پهلوی دوم
۱۷۱	فصل چهارم: چالش‌های اقتصادی
۱۷۳	سیمای اقتصادی ایران در دوران پهلوی اول
۱۷۷	شرایط اقتصادی ایران در عصر پهلوی دوم
۱۸۲	سیمای اقتصادی افغانستان
۱۸۴	برنامه‌ی اقتصادی امان‌الله خان
۱۸۸	استراتژی اقتصادی محمدنادرشاه
۱۹۰	سیاست‌های اقتصادی محمدظاهر شاه
۱۹۴	اقتصاد افغانستان در دوران جمهوری
۱۹۷	راه‌ها و سیستم حمل و نقل
۲۰۶	نقش ایلات و عشایر افغان (پشتون) در واگرایی اقتصادی
۲۱۰	ناامنی مرزهای شرقی
۲۱۵	مبادلات ارزی و زیرساخت‌های ناکارآمد اقتصادی
۲۱۹	ارزیابی:
۲۲۵	منابع
۲۴۳	نمایه
۲۵۷	پیوست‌ها

## پیش گفتار

با سقوط دولت صفوی، طوایف مناطق شرقی و خطه‌ی خراسان، بر طبل جدایی و انتزاع از پیکره‌ی گذشته‌ی تاریخی خود فرو کوبیدند. ظهور نادرشاه افشار و سیاست بایسته‌ی او در بهره‌مندی از نیروی کارآمد سپاهیان افغان خراسانی و در پیش گرفتن تسامح اعتقادی تا حدود زیادی مساله جدایی افغانانِ خراسانی را به محاق فرو برد. با قتل نادر افشار، احمدخان درّانی، از خلاء قدرت و آشفتگی کشور بهره‌برده، نخستین نغمه‌های استقلال را سرداد. خان افغان با همراهی رهبران طایفه ابدالی (درّانی) ضمن اعلام استقلال و برگزاری مراسم تاجگذاری عملا قسمت‌هایی از خراسان را جدا ساخت. در این دوران جانشینان نادر غالباً به درگیری مشغول و از اداره‌ی امور مملکت غافل بودند بنابراین این کشور عرصه‌ی قدرت‌نمایی حکومتگرانی شد که توان حل مشکلات آن را نداشتند. آشفتگی موجود باعث شد تا احمدشاه درّانی با لشکرکشی به قسمت‌های غربی خراسان بزرگ به نیت تصرف تمام ایران برآید. در تداوم نابسامانی‌های دامن‌گیر، قدرت از افشاریه به خاندان زند رسید. کریم‌خان نیز از فتنه‌ی افغانستانی‌ها در امان نبود، آزادخان افغان که از بازماندگان سران نادرشاه افشار بود با تصرف قسمتی از آذربایجان، بر دایره‌ی دشواری‌های کشور بی‌سامان ایران می‌افزود. خان زند

در کنشی زیرکانه، فرمان قتل عام افغانان معترض را صادر و موج افغان‌کشی ابتدا از تهران و سرانجام شهرهای اصفهان، یزد، قم، کاشان و رشت را نیز در بر گرفت و تا حدودی از دشواری‌های موجود فرو کاسته شد.

با پایان سلطنت زندیه و طلیعه‌ی قدرت در ایل قاجار، صفحات شرقی ایران و سرزمین افغانستان که هنوز جزیی از ایران به حساب می‌آمد، محل تصادمات فراوان و نزاع‌های ویرانگری شد که از رهگذر آن علاوه بر هدم و نابودی نیروهای انسانی و اقتصادی، توأم با دخالت‌های گسترده‌ی نیروهای بیگانه و به ویژه دولت‌های مداخله‌جوی انگلستان و روسیه شد. مساله مرزهای شرقی ایران و شهر استراتژیک هرات، همواره از دغدغه‌های بنیادین حکومت بود. در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه کشاکش‌ها همچنان پابرجا بود تا آن که سرانجام دولت بریتانیا با عقد پیمان پاریس، برای همیشه سرزمین افغانستان که قسمتی از خاور ایران محسوب می‌شد را از پیکره‌ی اصلی خود منفک و دو واحد مستقل سیاسی سر برآوردند و طرفه آن که در طی دهه‌های بعد در عصر قاجار و سپس در دوران پهلوی همواره تنش‌ها و منازعات سیاسی، اقتصادی، ارضی و اعتقادی روابط دو کشور را تحت الشعاع قرار داد.

در دوران پهلوی، تاریخ دو دولت ایران و افغانستان با آن که هیچگاه از روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی بی‌بهره نماند، مع الوصف وجود موانع و چالش‌های جدی در عرصه‌ی سیاسی مانند تبلیغات ضد ایرانی در افغانستان، عدم استقبال شایان از امان‌الله شاه در سفر به ایران، سکوت معنادار رضاشاه از سقوط وی و در ادامه تعرض نیروهای افغان به مناطق سرحدی ایران در خراسان و سیستان و کاهش حقاب‌های ایران از

رودخانه‌ی هیرمند، مسالهی جلگه‌ی هشتادان و نزاع دو کشور بر سر این منطقه دخالت دولت‌های بیگانه به ویژه داوری مک‌لین بریتانیایی و نادیده انگاشتن حقوق تاریخی ایران و در نهایت حکمیت ژنرال آلتای ترک به نفع رقیب از موانع مهم بر سر راه توسعه‌ی روابط بود. عقد پیمان تدافعی سعدآباد که افغانستانی‌ها علیرغم میل باطنی در آن شرکت و هرگز به مفاد آن پایبند نبوده و فراتر از آن در جریان جنگ جهانی دوم به رغم اشغال ایران از سوی قوای متفقین به مناطق مرزی ایران تعرض و به قاچاق سوخت و مواد خوراکی نیز اقدام می‌نمودند. چالش‌های مرزی ایران و افغانستان در سیستان، مداخله جویی بریتانیا و روسیه و عقد قراردادهای متعدد مانع از درازدستی دولت افغانستان و اتباع این کشور به این منطقه نشد. شاید در میان چالش‌های سیاسی-جغرافیایی موضوعی به اندازه‌ی مسالهی حقابه‌ی رودخانه‌ی هیرمند محل نزاع و تنش میان دو کشور نبوده باشد. موضوعی که از عصر قاجار آغاز، در دوران پهلوی تداوم و حتی اکنون نیز به قوت خود باقی مانده است.

دولت افغانستان بر خلاف تمامی میثاق‌های بین‌المللی و پیمان‌های منعقد شده میان دو کشور از ورود آب هیرمند به ایران خودداری و در بسیاری موارد از آن به عنوان اهرمی در راستای فشارهای سیاسی و اقتصادی بر ایران بهره می‌برد. در موضوع حقابه‌ی هیرمند نیز دخالت‌های بی‌شمار بریتانیا، شوروی و آمریکا که با سرمایه‌گذاری اقتصادی و احداث سد بر مسیر رودخانه در افغانستان به این موضوع دامن می‌زدند غیر قابل انکار است.

در موضوع چالش‌های اعتقادی-فرهنگی، آنچه بیش از هر مسالهی، می‌توانست دستمایه موانع و کاهش روابط میان دو کشور باشد مساله بحث



برانگیز مذهب تشیع و تسنن بود به گونه‌ای که حاکمان افغانستان حسب شرایط اجتماعی و قدرت فراوان رهبران مذهبی در این کشور که همواره از پایه‌ها و ارکان قدرت محسوب می‌شوند، در جهت تحدید قدرت شیعیان افغانستان و در مقابل افزایش توان اجتماعی، سیاسی و اقتصادی اهل سنت از هیچ ستم و اجحافی در حق شیعیان آن کشور دریغ نداشتند و طبیعتاً عکس‌العمل حکومت ایران، مردم و به ویژه عالمان دین را به همراه می‌داشت. به نظر می‌رسد دولت افغانستان و رهبران مذهبی قدرتمند و متنفذ آن در سیاست شیعه‌کشی از تاثیر عوامل خارجی و دسیسه‌های دول بیگانه نیز برکنار نبوده باشند. پشتون‌گرایی سیاسی و نادیده‌انگاری سایر اقوام و گروه‌های قومی به ویژه، هزاره‌ها، قزلباشان و فارسی‌زبانان از سیاست‌های دیگر دولت افغانستان در عصر پهلوی بود که در تلاشی گسترده بر آن بود تا علاوه بر حذف گروه‌های طرفدار روابط با ایران، به تسویه حساب‌های قومی و مذهبی در افغانستان اقدام که این مساله می‌توانست سطح روابط دو کشور را تحت‌الشعاع قرار دهد.

در میان چهره‌های طرفدار چنین بینشی باید از محمود طرزی نام برد که به صورتی افراطی در راستای تسلط قومی غالب و در جهت واگرایی با دولت ایران و ایجاد بسترهای مناسب برای روابط با سایر کشورهای منطقه مانند ترکیه و دولت‌های اروپایی به سیاست پشتون‌نیم اقبال نشان می‌داد. در این زمینه اشتیاق حاکمان پشتون بر افغانستان و چهره‌های فرهنگی مانند محمود طرزی که با سیاست‌های دولت ترکیه موافق و در جهت استخدام ماموران و معلمان ترک اهتمام فراوان داشت در واگرایی میان دو کشور نقشی غیر قابل انکار ایفا نمود.

در بحث چالش‌های اقتصادی، سوای زیر ساخت‌های اقتصادی ضعیف دو کشور، نبود راه‌های مناسب و سیستم حمل و نقل ناکارآمد، سیاست‌های اقتصادی دولت‌های قدرتمند اروپایی مانند شوروی و انگلستان که برنامه‌های اقتصادی ایران و افغانستان را راهبری می‌کردند، از اساسی‌ترین دلایل ضعف و ناکارآمدی روابط اقتصادی میان دو کشور بود، به علاوه ناامنی مرزهای دو کشور و راه‌های منتهی به گمرکات باعث می‌گردید تا دو حکومت اشتیاق چندانی به افزایش و بهبود روابط تجاری نداشته باشند. زیرا سیستم حمل و نقل دو کشور عمدتاً معطوف به راه‌های زمینی بود و هرگونه تنش در این زمینه سطح و کیفیت روابط را دچار بحران می‌ساخت. افغانستان کشوری محصور در خشکی، با فقدان حمل و نقل ریلی و بسیار ناکارآمد در سیستم حمل و نقل هوایی بود. درکنار عوامل یاد شده باید از نقش رهبران ایلات و عشایر افغان نیز نام برد که هر از گاهی با اقدامات خلاف حسن همجواری روابط شکننده‌ی اقتصادی میان دو کشور را تا حد امکان فرو می‌کاستند. این نوشتار در چهار فصل، شامل بررسی زمینه‌های تاریخی روابط ایران و افغانستان، چالش‌های سیاسی-جغرافیایی، چالش‌های اعتقادی-فرهنگی و چالش‌های اقتصادی تهیه شده است و تلاش گردیده تا حد امکان این موانع با بهره‌گیری از منابع ایرانی و افغان تبیین گردد.

نگارنده وظیفه‌ی خود می‌داند از تمامی بزرگوارانی که در ایران و افغانستان او را در پیمودن این مسیر همدلانه یاری رساندند، سپاسگزار باشد. همسرم لیلی مریوانی به پاس تمامی مساعدت‌های مؤمنانه‌اش شایسته‌ی قدردانی بسیار است. استاد چیره‌دست باسَم الرسام در طراحی

جلد، آقای محمدرفع حفیظی و خانم فاطمه احمدی در حروفچینی، آقای هیبت‌الله سوری و خانم زهرا حسن‌پور در صفحه‌بندی تلاشی در خور تکریم داشته‌اند. آقای محمدابراهیم شریعتی مدیر شایسته و توانمند مؤسسه انتشارات عرفان با کوشش فراوان این دفتر را به زیور طبع و نشر آراستند. زحمات همه‌ی این عزیزان را ارج می‌گذارم و بالاخره این نوشتار به پدر و مادرم تقدیم می‌گردد به پاس رنج‌هایشان.

سیدبهرام موسوی - تهران تابستان ۱۳۹۹

## فصل اول

---

بررسی زمینه‌های تاریخی  
روابط ایران و افغانستان



## شرق ایران از روزگار باستان تا سقوط صفویه

از حدود جغرافیایی خراسان کهن اطلاع چندان دقیقی در دست نیست. اما بر اساس منابع تاریخی و جغرافیایی می‌توان این پهندشت گسترده در شرق ایران را ایالتی مهم و بی‌بدیل دانست که بعدها حسب رویدادهای تاریخی میان ایران، افغانستان، پاکستان، ترکمنستان، ازبکستان و تاجیکستان تقسیم گردید. مورخان و جغرافی‌نویسان بعد از اسلام نیز نتوانسته‌اند، حدودی دقیق از سرزمین خراسان ارائه دهند. به نظر می‌رسد عوامل انسانی و تعدد گروه‌های قومی و نژادی از فارس، ترک، کرد، ترکمن، ازبک، مغول، پشتون، تاجیک، هزاره و عرب تا میزان نفوذ و اقتدار دولت مرکزی در گسترش سیطره‌ی حاکمیت، وجود نحله‌ها و باورهای متعارض ایدئولوژیک، نبردها و ستیزهای پایان‌ناپذیر در متن و حاشیه‌ی جغرافیای خراسان از اساسی‌ترین عواملی بوده است که همواره حدود جغرافیایی آن را محل اختلاف میان نویسندگان و محققان قرار داده است. به تعبیر یکی از معاصران: «خراسان بزرگ از مشرق به رودخانه‌ی سند می‌رسد. خاک افغانستان که جگرپاره‌ی خوراسان است، جزو خوراسان است. در شمال سامان خوراسان به ساحل

چپ آمودریا می‌رسد و قسمتی از سامان شمالی به صحرای قراقوم و دنباله‌ی آن تا دهستان پیش می‌رود. دهستانی که به دست قشون مغول خالی از سکنه شد. غرب خوراسان به خاک گرگان منتهی می‌شود. سامان جنوبی آن تا دل کویر لوت می‌رود و خاک نیمروز هم مدتها خاک خوراسان بوده است. پاکستان را هم انگلیسی‌ها از خاک خوراسان و بلوچستان جدا کردند.» (ستوده، ۱۳۷۷: ۱۴)

بدین لحاظ افغانستان کنونی را که در عصر قاجار از ایران جدا شده باید قسمتی از خراسان گسترده‌ی تاریخی و کهن دانست. با وجود آن که دانسته است سرزمین ایران همواره محل کشاکش دشمنان خارجی و کنشگران معارض داخلی بوده، اما به جرات می‌توان در میان مناطق مختلف کشور، خراسان را مهمترین حوزه‌ی چالش‌زای ایران به حساب آورد. همین تفاوت در مشرب‌ها، بینش‌ها، آیین‌ها، نژادها و اختلافات پایان‌ناپذیر گرچه اسباب دردرها و آشوب‌ها می‌شده از سویی دیگر زمینه‌ساز ظهور استعدادها و قابلیت‌های بسیار در مسایل سیاسی، ادبی و نظامی در خراسان می‌گردیده است.

نگاهی گذرا به تاریخ ایران نشان می‌دهد، نخستین نغمه‌های استقلال خواهی در قالب حکومت‌های سیاسی نیمه مستقل و سپس مستقل با تاکید بر باورها و هویت ایرانی، خیزشگاهی خراسانی داشته است. سربر آوردن طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلاجقه، خوارزمشاهیان، غوریان و برخی حکومت‌های کوچکتر محلی به خوبی نشانگر پویندگی و هشیاری تاریخی مردمان این خطه درگذر زمان است. پیدایش اولین مدارس و مراکز اندیشگی، ظهور نوابغ بی‌مانند علمی و ادبی، تاریخ نگاران بی‌همتا، جنگاوران نام‌آور، نشانه‌هایی مستند از اهمیت و اعتبار این جغرافیای سانحه خیز در تاریخ کشور است. با ظهور دولت صفویه و گسترش مذهب تشیع،

خراسان که پیشتر چالش‌های مذهبی و کشاکش‌های سرزمینی را تجربه کرده بود، دیگر بار صحنه‌ی رقابت‌های ایدئولوژیک شد به گونه‌ای که بعدها رد آن را در حوادث عصر افشار و به ویژه دوران حکومتگری قاجار می‌توان دید. بدون تردید یکی از عوامل کارسازی که زمینه‌ی واگرایی جغرافیایی و احساس استقلال در میان برخی اهالی خراسان و ایجاد کشور مستقل افغانستان را در پی داشت، می‌توان در همین راستا تحلیل کرد. دشمن خوبی‌های مذهبی دست دولت‌های مداخله‌گر از روسیه تا انگلستان را در بست و گشود اوضاع ایران چنان فراخ نمود که آنان را وا داشت تا به کوبیدن برآتش اختلافات ایدئولوژیک، نحله‌های مذهبی را به صف آرایی در مقابل یکدیگر تحریک و تهییج نمایند. فرجام تقابل‌های دینی، چند پارگی جغرافیایی، احساس کینه، دوری‌گزینی‌های اجتماعی - اقتصادی، و چند پارگی هویتی را به عنوان نتایج چنان رویکردی به دنبال داشت.

خراسان عصر حکومتگری صفویان، که علاوه بر جغرافیا، به آیین واحد - تشیع - سخت دلبسته بود و هیچ نغمه‌ی مخالفی را در این زمینه بر نمی‌تابید، خراسان را بیش از سایر مناطق کشور دستخوش آشوب‌ها و لشکرکشی‌ها ساخت. ایران خواهی و ایران گستری و مذهب تشیع بنیادی‌ترین موضوعات محل اختلاف میان شاهان صفویه و ازبکان استقلال خواه سنی مذهب در خطه‌ی خراسان بود. در اوایل عصر صفوی مشهد و مرو از دست ازبکان رهایی یافت. هرات توسط شاه اسماعیل از شییک‌خان باز ستانده شد و شاه جوان صفوی «... بر تخت سلطنت سلطان حسین بایقرا جلوس کرد.» (ناشناس، ۱۳۶۴: ۳۸۹)



بعدها، با شکست شاه اسماعیل در نبرد غجدوان، برای همیشه دستیابی به حدود خراسان کهن و تاریخی از دست شد. در زمان تهماسب اول (۹۸۴ - ۱۶۰۵/۹۳۰ - ۱۵۵۱م) تازش‌های ازبکان چندان ادامه یافت که در برهه‌ای تمامی خراسان را متصرف شدند. (افوشته‌ای، ۱۳۷۳: ۲۹۰) گرچه صف‌آزایی‌های شاه عباس اول توانست قسمتی از سرزمین‌های اشغال شده توسط ازبکان را به ایران بازگرداند، اما چنان که پیشتر به اختصار اشاره شد، آتش نفاق و نفاق مذهبی در عصر صفویه سبب گردید، بسترهای واگرایی مذهبی و سرزمینی به تدریج شکل جدی‌تری بیابد. شاهان صفوی چندان با پیروان سایر مذاهب اسلامی و به ویژه اهل سنت دلخوش نبودند و ابرام آنان در ایجاد شبکه‌ی شیعه‌سازی در سراسر کشور، نتایج خطیری به بار آورد. افغانان خراسانی که عمدتاً سنی مذهب بودند از تنگناهای به وجود آمده، خرسند نبوده و به دنبال برهم زدن معادلات سیاسی، آیینی و جغرافیایی در خراسان برآمدند. میرویس قندهاری با قتل گرگین خان گرجی حاکم دست‌نشانده‌ی دولت صفوی در قندهار (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶) و رهبری غلزاییان معترض، علاوه بر تصرف دارایی‌ها و خزاین حکومت صفوی در آن دیار، اعلام داشت مفتیان حجاز، حاکمان شیعی صفوی را در خور شمشیر می‌دانند. رهبر شورشیان قندهار در جمع معترضان گفت: «... دولت قزلباشیه در تنزل است، رونق ندارد و میان از روی بی‌حمیتی اطاعت قزلباش می‌کنیم، جمله متفق شده، عمالان اوباشیه را مقتول می‌سازیم و خودمایان صاحب ملک شویم، جماعت ابدالی قبول نمودند که اول در قندهار یاغی شده بعد مایان یاغی می‌شویم.» (بخاری، ۱۳۲۲: ۵)

میرویس در سال ۱۷۱۵/۱۱۲۷ جان سپرد و شاهد فروپاشی سلسله صفویه

نمود. اما به تعبیر لکههارت «پیش قدم در آزادی افغان» (لکههارت، ۱۳: ۸۲) نام خود را در تاریخ مضبوط ساخت. سقوط حکومت صفویه و تختگاه شکوهمند آن توسط محمود فرزند میرویس در ۱۷۲۳/۱۱۳۵ باعث حذف آنان از صحنه‌ی تاریخ و قدرت‌یابی کوتاه مدت افغانان سنی مذهب گردید.

### رویارویی نادرشاه با افغانان

تصاویری که مورخان و گزارشگران از چگونگی سقوط دولت شاه سلطان حسین و اصفهان ارائه می‌دهند چندان رقت‌انگیز است که در مواردی خواننده را برای لحظاتی دچار بهت و حیرت و شاید دچار تردید می‌سازد که چگونه حکومتی پس از افزون بر دویست سال حکمرانی و پویه‌های ایران‌خواهی و تشکیل حکومتی ملی و اتخاذ ایدئولوژی واحد و انتساب خود به خاندان رسالت و تقابل با دولت‌های سرکش ازبک، عثمانی و گه‌گاه گورکانی و تعامل قدرتمندانه با دولت‌های اروپایی، فرجامی چنین تأسف‌بار و عبرت‌آموز یافته باشد؟ از فحوا‌ی گزارش‌ها و منابع متعدد چنین مستفاد می‌شود که حاکمیت صفویان به تدریج چنان از درون و برون استحاله و ناکارآمد گردیده بود که در سال‌های پایانی خود تقریباً ابزار فعل رهبران اعتقادی و عالمان متعصب و قشری مسلک شده بود. تند باد شهروندان ایرانی پشتون تبار در مرزهای شرقی که از گزند خداوندگاران سجاده‌نشین به ستوه آمده بودند و نازی‌بازی صفویان در پاسخگویی عالمانه و توأم با رعایت حقوق شهروندی تمامی مسلمانان در حوزه‌ی جغرافیایی تحت فرمانروایی خود، در نهایت به خروج افغانان و تصمیم آنان به حذف حکومت ملی گردید. فاتحان آن چنان که رسم دیرین تاریخ است، از هیچ ستم و تجاوز و غارتی در حق مغلوبین دریغ نورزیدند.

محمود سنی مذهب، که سالیان بسیار از رهگذر فتوای عالمان شیعی، خود و هم تبارانش، تحقیر و استخفاف دیده بودند، در اعمالی جنون آمیز بسیاری از شیعیان را بی جرم و بی جنایت به جوخه‌ی نیستی سپرد. اصفهان که دیرگاهی نگین خاتم سلیمان مشرق زمین بود به سرای بومان مبدل شد و ساکنانش رنج آورترین حیات تاریخ خود را تجربه کردند. اهالی پایتخت چندان گرفتار آمدند که از حیوانات و فضولات آنها تا خوردن گوشت فرزندانشان را بر خود مباح دانستند. (گیلانتر، ۱۳۷۱: ۶۷)

دولت اقبال محمود غلزایی، دیری نپایید. او که ظاهراً دچار جنون شده بود در یک تسویه حساب ایلی توسط عموزاده اش، اشرف به قتل رسید. حضور غلزاییان تنها به پایخت و مناطقی محدود ختم می‌شد. تهماسب دوم صفوی، مدعی سلطنت از دسترس آنان به دور بود و حکومتی شکننده در قزوین سامان داده و مترصد بهبود شرایط در راستای برون رفت از وضعیت نامطلوب سیاسی حکومت تقریباً فروریخته‌ی صفویه بود. در این شرایط یاس آور، روسها و عثمانی‌ها نیز ایران را معروض تجاوزات خود قراردادند. ناتوانی تهماسب دوم و آشفتگی اوضاع اجتماع، زمینه ساز ظهور مدعیان حکومت و قدرت در کشور شد. کباده کشانی مانند احمد از نوادگان شاه سلیمان صفوی تا نادر افشار در خراسان، اولی گرچه توسط افغانان به قتل رسید، مدعی قدرتمند دوم از فضای به وجود آمده، بیشترین بهره را برد و با سرکوبی اشرف غلزایی و سپاهیان طومار دولت کوتاه مدت و مستاصل مهاجمان افغان را برای همیشه به بایگانی تاریخ سپرد. (اوتر، ۱۳۶۳: ۱۲۶)

نادر در راستای ایجاد ثبات در کشور، مدعیان سرکش شرق ایران از غلزاییان

قندهار تا ابدالیان هرات را وادار به تمکین از حکومت مرکزی نمود و آنان ضمن اظهار ایللی اذعان داشتند که رعایای دولت ایران هستند. (استرآبادی، ۱۳۶۳: ۹۴) اما این پایان ماجرای نادر با عناصر متمرّد خراسان نبود. در حالی که قدرت خواهان خطه‌ی آذربایجان بنای کر و فر نهاده بودند، نادر هرات را به قصد آن سامان ترک کرد. در این حال و هوای پریشان، حاکم قندهار - حسین خان غلزایی - به تکاپو افتاد تا الله یارخان حاکم دست نشانده‌ی نادر را از گردونه‌ی قدرت خارج سازد. با خروج الله یارخان، قدرت در هرات به ذوالفقارخان ابدالی رسید. او که از غیبت نادر اطلاع به هم رسانده بود، پا را از هرات فراتر نهاده و به محاصره‌ی مشهد اقدام نمود. (مرروی، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۵۷) با شنیدن خبر حمله‌ی ذوالفقارخان، نادر آذربایجان را به سمت خراسان ترک و پس از چندی علاوه بر شکست مدعی، مجدداً هرات را به دست نشانده‌ی خود الله یارخان سپرد. گرچه در اندک زمانی وی علیه مخدوم خود اعلام خروج و با شکست از نیروهای نادر به مولتان تبعید گردید. نادر افشار پس از سامان بخشی نسبی به اوضاع آشفته مملکت و در حالی که مرزهای جغرافیایی ایران دانا از جانب همسایگان و مدعیان قدرت خواه داخلی معروض تهاجم و تجاوز قرار می‌گرفت و باورهای ایدئولوژیک در برخی اذهان و عقول محل تردید جدی واقع شده و سیاست و اقتصاد یکسره منحول و شرایط عمومی جامعه‌ی آسیب دیده‌ی ایران در وضعیت خطرناک قرار گرفته بود. در سال ۱۷۳۶/۱۱۴۹ و پس از مراسم تاجگذاری و قبولانیدن ایده‌های خود به نمایندگان ولایات ایران در شورای مغان، برای آن که کشور را از خطرات جنگجویان نا آرام صفحات

شرقی و به ویژه حسین‌خان غلزایی در امان دارد و حدود مرزهای خاوری را تثبیت سازد از مسیر کرمان راهی قندهار شد. (همان: ۳۵۶)

محاصره‌ی پانزده ماهه‌ی شهر، خیانت برخی بزرگان و سختی‌های برآمده از رهگذر این حصر طولانی، سرانجام باعث گردید حاکم متمرّد با تقاضای بخشودگی از نادر، رهایی یابد. تبعید حسین‌خان و عده‌ای از وابستگان وی به مازندران (استرآبادی، ۱۳۶۳: ۳۰۲) به آزادی قندهار و پیوستن بعضی جنگاوران غلزایی به سپاه نادرشاه انجامید.

با فروکش نمودن تنش‌ها در قندهار، نادر متوجه کابل شد. با شکست شاه نوازخان حاکم کابل که از بازماندگان لوگرکانیان هند بود او و بسیاری از بزرگان شهر به تعبیر مروی «زنهار گویان وارد آستان معدلت بنیان صاحبقرانی شدند.» (مروی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۵۶۵)

یکی از سیاست‌های داهیان‌هی نادرشاه در شرایط دشوار آن روزگار، در پیش گرفتن نوعی تسامح اعتقادی و رفتار متعارف و هوشمندانه با نیروهای مغلوب و توجه به اصل شایسته‌سالاری بدون توجه به مسائل مذهبی و وابستگی‌های نژادی و قومی بود. چنین می‌نماید که شهرت نادر در از میان برداشتن دشمنانگی تاریخی شیعه و سنی در جلب قلوب بسیاری از گردنکشان و ایلات معارضه جو موثر افتاد و جمع قابل ملاحظه‌ای از آنان را به صفوف سپاهیان او کشانید. برخورد مناسب او با حاکم متمرّد قندهار و پذیرش ایلی او نیز بی‌گمان در این هم‌گرایی بی‌تاثیر نبود. در لشکرکشی نادر به هندوستان و پیروزی‌های چشمگیر در آن سامان نمی‌توان از دلاوری‌های احمدخان ابدالی و دیگر ابدالیان بی‌تفاوت گذشت.